

وقتی کارگران، کارخانه را کنترل می کنند مصاحبه با چهار تن از کارگران کارخانهء سرامیک زانون در نئوکین- آرژانتین

عمر ویبایلانکا (کارگر کارخانهء سرامیک زانون)
کارلوس آکونیا (کارگر کارخانهء سرامیک زانون و دبیر سندیکای کارگران سرامیک زانون)
خانم ائوخنیا ایچه وریبا (کارگر کارخانهء سرامیک زانون)
ماریو بالکاسا (کارگر کارخانهء سرامیک زانون و دبیر علی البدل سندیکای کارگران سرامیک زانون)

یادداشت:

سرامیک سازی زانون بی شک یکی از معروف ترین نمونه های مقاومت کارگران در مقابل بی کاری و فقر در آمریکای لاتین است. به مناسبتی با تنی چند از کارگران این کارخانه در شهر بوئنوس آیرس آشنا شدیم. با آنها قرار گذاشتیم در یکی از سالن های هتل باتور ملاقات کنیم. این هتل نیز از مدت ها پیش توسط کارگران آن اشغال شده و تحت کنترل کارگری ست و به عنوان همبستگی با کارگران دیگر، در صورت لزوم اطاق و سالن برای برپایی جلسات در اختیارشان قرار می دهد. وقتی به هتل باتور وارد می شوم، حضور تعداد زیادی خبرنگار توجهم را جلب می کند. به من می گویند کارگران مترو جلسه دارند و قرار است تصمیم بگیرند که دست به اعتصاب بزنند یا نه. کارگران مترو خواهان بیش از پنجاه درصد افزایش حقوق اند و شرکت فرانسوی مترو تا امروز حاضر شده است تنها هفت درصد حقوق ها را افزایش دهد (این اعتصاب به علت عقب نشینی کارفرما در همان شب، عملی نشد).

باری، کارخانه زانون در سال های ۱۹۸۰ توسط خانواده ای ایتالیایی به نام زانون در شهر نئوکین تأسیس شد. این شهر در ۱۱۸۰ کیلومتری بوئنوس آیرس در شمال شرقی پناگونیا، مرکز استانی به همین نام است و حدود ۳۶۰ هزار نفر جمعیت دارد. روز ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۱ کارفرما با ارسال تلگرام تمام کارگران را اخراج کرد و دو روز بعد یعنی اول اکتبر، کارخانه به اشغال کارگران در آمد و در ماه مارس ۲۰۰۲ اولین خط تولیدی را تحت کنترل کارگری به کار انداختند. در آرژانتین به این کارخانه به عنوان سمبل مبارزات کارگران نگاه می کنند.

در پاسخ به سؤال من در مورد دلایل ایجاد این کارخانه در نئوکین، کارگران زانون پاسخ می دهند که «اراضی مورد نیاز کارخانه از طرف دیکتاتوری نظامی همان سالها به خانواده زانون هدیه شد. به آن ها برای برق و گاز سوسپید تعلق گرفت و وام دولتی نیز در اختیارشان بود.» دیکتاتوری نظامی در آرژانتین با سر به نیست کردن بیش از ۲۵ هزار نفر، پروژهء خصوصی سازی را در این کشور به پیش برد.

از آنجا که نظیر این پروژه ها در جاهای دیگر از جمله ایران هم پیاده شده و می شود، درک شرایط آرژانتین و آشنائی با مبارزات گوناگونی که آنجا جریان دارد، می تواند در شرایط امروز ایران، نکات آموزنده ای در بر داشته باشد. طبیعی ست که به هیچ عنوان هدف ما از معرفی این جنبش ها، تبلیغ کپی برداری از آن ها نیست. شیوه مبارزه و گام های لازم در آن را تنها خود نقش آفرینان هر مبارزه ای می توانند تعیین کنند. به همین دلیل دفاع از استقلال مبارزاتی کارگران و دیگر اقشار در ایران امری حیاتی ست.

کارگران زانون همراه با چند سازمان توده ای نشریه ای منتشر می کنند به نام «نبرد ما» و در عین حال یک سایت انترنتی نیز در اختیار دارند به نام «کارگر زانون». مجمع عمومی بالاترین مرجع تصمیم گیری در زانون است. یک روز در ماه درهای کارخانه بسته می ماند و مجمع عمومی برگزار می شود. در این مجمع عمومی کارگران راجع به هرچه لازم باشد بحث می کنند.

هشتم فوریه ۲۰۰۵ - بوئنوس آیرس، آرژانتین
بهرام قدیمی

سؤال: می توانید کمی در مورد شروع درگیری کارگران با مدیریت کارخانه توضیح دهید؟

کارلوس آکونیا: از آن جا که مدیریت کارخانه از سوی دولت به اشکال مختلف حمایت می شد، شکایات ما متوجه دولت ایالتی و مرکزی نیز بود. به وزارت کار شکایت می کردیم، از شرایط نامناسب ایمنی کار و مسائل بهداشتی شکایت می کردیم. اما صاحبان کارخانه گوش شنوا نداشتند. حتی بوروکراسی سندیکائی هم اهمیتی به قضیه نمی داد. اما در خود کارخانه موضوع مهمی مطرح بود. رفقای زیادی بودند که به خاطر انعطاف پذیری کار با حقوق ۶۵۰ پزوویی کار می کردند، درحالی که رفقای قدیمی تر حقوق شان بسیار بالاتر بود. در آن زمان بوروکراسی سندیکا به کارگران قدیمی می گفت که جدیدی ها کارشان را از دست آنها در خواهند آورد. بدین وسیله در بین کارگران تفرقه انداختند، شرایطی بوجود آوردند که هیچ کس چشم نداشت دیگری را ببیند، یک طرف کارگران جدید و طرف دیگر کارگران قدیمی. این کار سندیکا بود، و ما به عنوان کمیته کارخانه می بایستی علیه این سیاست مبارزه می کردیم. تا زمانی که در درون کارخانه کار سندیکائی علیه کارفرمایان و

بوروکرات های سندیکا شروع شد. در آن روزها خواست های زیادی در درون کارخانه مطرح بود که به محیط کار کارخانه محدود می شد. برای مثال در آن زمان کسی که نماینده کارگران بود، امتیازات ویژه ای داشت، از جمله، حقوقش بسیار بالاتر از یک کارگر معمولی بود. آن زمان کمیته کارخانه قرار گذاشت که هیچ یک از اعضای کمیته حق ندارد از این امتیازات استفاده کند. بلکه قبل از هر چیز بایستی از امتیازاتش چشم ببوشد. این کار باعث کسب اعتماد رفقای دیگر نسبت به کمیته کارخانه شد. و از همان زمان شروع کردیم در مورد مشکلات در مجامع عمومی بحث کنیم. باید دموکراسی بوجود می آوردیم تا بتوانیم به رهبران مان و خودمان اعتماد داشته باشیم که قادریم برای حقوق مان مبارزه کنیم. در این راه مبارزات زیادی داشتیم، تا آن که پس از چند اعتصاب موفق شدیم سندیکا را ترمیم کنیم. مبارزات حقوقی مان در مورد اساسنامه مربوط بود به انعطاف پذیری کار در کلیه جوانب آن. و کار به جایی رسید که طرح پیش گیری از بحران در کارخانه را به اجرا درآوردند، چون می دیدند که نمی شود همین طور بی دلیل رفقا را اخراج کرد. در چنین شرایطی آن ها اعلام کردند که کارخانه هیچ درآمدی ندارد و مجبور است صد کارگر را اخراج کرده، تعداد کارگران را به یک سوم برسانند. ما مخالفت کردیم و کار مورچه وار آغاز شد تا استراتژی شرکت را نقش بر آب کنیم.

سؤال: تعداد کارگران کارخانه چقدر بود؟

کارلوس اکونیا: در این کارخانه تا ۶۸۰ نفر شاغل بودند. چه کارگران قدیمی و چه جدید. بعد تعدادمان به ۴۰۰ کارگر رسید و بر اثر آن کار ما بر سر بحرانی که کارخانه برای اخراج صد نفر کارگر مطرح می کرد به درگیری کشید. آن ها مطرح می کردند که می خواهند صد نفر را اخراج کنند و ۲۸۰ تا ۳۰۰ کارگر را در کل بخش های تولیدی زانون نگه دارند. اما ما گفتیم که بحران واقعی نیست. و اگر راست می گویند که بحران دارند، دفاتر حساب و کتاب کارخانه را علنی کنند. اگر شرکت واقعا دچار بحران باشد، ما هر کاری که لازم باشد می کنیم تا سقوط نکنند. با چنین دیدی می خواستیم آن ها را وادار کنیم تا دفاترشان را علنی کنند، هرگز چنین کاری نکردند. با سرشماری از کامیون هائی که با کالاهای از پیش به فروش رفته کارخانه را ترک می کردند، نشان دادیم که بحرانی در کار نیست. حساب کردیم که با پنج روز فروش، حقوق همه کارگران و بهای مواد اولیه را می شد پرداخت، و باقی سود خالص بود. این بدون در نظر گرفتن سوبسید دولت مرکزی بود، که آن را هم باید به سود افزود. بدین شکل، کارگران برای اعتراض اعتماد به نفس پیدا کردند. همه این کارها جهت مبارزه بر سر انتخابات سندیکا بود. انتخابات سندیکا را ما برنده شدیم. امروزه سندیکای سرامیک زانون چهار کارخانه را در بر می گیرد: «سرامیک دل بیه»، «سرامیک نتوکن»، «سرامیک استپار» و «سرامیک زانون».

صاحب شرکت و نیز دولت نمی توانستند به سادگی شاهد باشند که در سرامیک زانون کارگران این گونه متحدند. بنا بر این دست به یک حمله می زدند و در را بروی کارگران می بندند. آن ها سرویس غذاخوری و خدمات بهداشتی را حذف می کنند. تا آن زمان ما برای حقوق مان مبارزه می کردیم. حالا خود کارفرما باعث اعتصاب شد. حتی دادگاه آن را به عنوان «بستن غیرقانونی درب کارخانه به روی کارگران» محکوم کرد. در مبارزات کارگران آرژانتین این تنها نمونه است.

بنا بر این تصمیم گرفتیم بیرون کارخانه چادر بزنیم. آن ها در روز ۲۹ نوامبر ۲۰۰۱ با یک تلگراف همه کارگران سرامیک زانون را اخراج کردند. در پاسخ این عمل، ما دست به یک راه پیمانی زده همه تلگراف های اخراج را به معنی عدم قبول آن، در یک آکسیون سیاسی، در مقابل شهرداری نتوکن آتش زدیم. اینجا بود که برای اولین بار سرکوب مان کردند. پلیس در سراسر نتوکن ما را دواند. آن ها هرکسی را که لباس کار کارگران سرامیک زانون را به تن داشت شکار می کردند. آن روز نوزده کارگر زانون را دستگیر کردند. بعد از ظهر آن روز یک کنفرانس مطبوعاتی برگزار کردیم. فعالیت های مختلفی داشتیم از جمله یک راه پیمانی بزرگ برای آزادی دستگیر شدگان. چهار هزار نفر به خیابان ریختند. چهار هزار نفر در یک شهرستان کوچک مثل نتوکن کار ساده ای نیست. بدین وسیله توانستیم دولت و قضات را تحت فشار قرار دهیم تا رفقا را آزاد کنند. ولی در پی آن، مرحله تعیین کننده ای را در پیش داشتیم که طی آن کارخانه را اشغال کرده، آن را دوباره به کار انداختیم.

ماریو بالکاسا: در حقیقت این مرحله ای بسیار طولانی بود. کارلوس یادش رفت بگوید که برای مثال، هم زمان با طرح پیشگیری از بحران، کارخانه مرکز خود را نیز به بوئنوس آیرس منتقل کرد تا در صورت درگیری، رسیدگی به آن در دست دادگاه های بوئنوس آیرس باشد. در همین رابطه وقتی ما موفق شدیم اعتماد توده های کارگر را به کمیته کارخانه جلب کنیم، این اعتماد شامل حال سندیکا نمی شد که در همان زمان هم فعال بود. یکی از دستاوردهای مهم ما این بود که کارگران رأی بر این دادند که هر نوع قرارداد سندیکا با صاحبکار که بدون مشارکت کمیته کارخانه بسته شده باشد، معتبر نخواهد بود. این تصمیم را تک تک کارگران امضاء کردند و این کار به کمیته کارخانه اعتبار بخشید. رفقا به بوئنوس آیرس رفتند تا در جلسات وزارت کار و مدیریت کارخانه شرکت کنند. کارکنان وزارتخانه می گفتند که هرگز سابقه نداشته که یک کمیته کارخانه به جای سندیکا در مذاکرات شرکت کند. این جا بود که جلوی هر گونه زد و بند سندیکا با صاحبکاران گرفته شد. مدیران کارخانه هرگز دفاتر کارخانه را به ما نشان ندادند، چون دروغ می گفتند. بنا بر این همان طور که کارلوس گفت مبارزه ادامه یافت. قبل از بستن کارخانه بعضی از رفقا به مدارس می رفتند و برای دانش آموزان ابتدائی و دبیرستانی سخنرانی می کردند. این زمانی بود که دیگر می دیدیم که می خواهند کارخانه را تعطیل کنند. بنا بر این از مدارس اجازه گرفتند تا برای دانش آموزان حرف زده، بگویند که معنی از دست دادن کار چیست تا جامعه آگاه شود. این دستاورد رفقای بود که همراه همسرانشان برای سخنرانی می رفتند. برای ما این کاری حیاتی بود، چون توانستیم در درون جامعه کسب اعتماد کنیم. هفتاد درصد کارگران زانون در شهر سنتاریو در هفت کیلومتری محل کارخانه زندگی می کنند سی درصد بقیه در نتوکن که حدودا همین قدر با کارخانه فاصله دارد ساکن اند. وقتی در مقابل کارخانه چادر زدیم، بیکار بودیم و در انتظار عاقبت کار. در چنین شرایطی مردم برایمان با کیسه

غذا و میوه می آوردند، تا استوار بمانیم و تسلیم نشویم. این حمایت به ما نیرو می بخشید، به علاوه صندوق اعتصاب تشکیل دادیم. برای این صندوق در سراسر کشور، رفقائی از مشاغل مختلف و از سازمان های مختلف پول جمع می کردند و به نئون می فرستادند. با این پول ما مثلا برای رفقای بیمار و یا اعضای خانواده شان دارو می خریدیم. حتی گاهی برای نوزادان مان پوشک می آوردند. آن قدر کمک جمع شد که مجبور شدیم برای آن تریلی قرض کنیم. در این تریلی در طول هفته کمک ها را جمع آوری می کردیم و آخر هفته هر رفیقی یک کیسه با خود به خانه می برد. کمک ها را کم یا بیش به اندازه مساوی تقسیم می کردیم، و به این ترتیب همه چیزی برای خوردن داشتیم.

سه ماه این گونه مبارزه کردیم. در حالی که ۲۴ ساعته کشیک داشتیم. اوائل نمی توانستیم به خانه هایمان برویم، رفقائی بودند که دو - سه روز در چادر می ماندند. بعد به نوبت آن جا می ماندیم. آن چه به ما نیرو می داد این بود که مردم آگاه شدند که معنی بیکار شدن چیست. در آرژانتین چندین هزار کارگاه و کارخانه را تعطیل کردند و هیچ کس کاری نکرد. سندیکائی که در آن زمان کارگران را نمایندگی می کرد، از آن ها دفاع نکرد. رفقائی با سابقه کار بیست سی ساله بیکار شدند، چون صاحبکاران کارخانه را جمع می کردند و می رفتند. این همان بلائی بود که آقای زانون با همکاری دولت وقت و سندیکای آن زمان قصد داشت بر سر ما بیاورد. جالب این جاست که وقتی ما در انتخابات کارگران پیروز می شویم و کارخانه را اشغال می کنیم، سندیکا به بهانه بوجود آمدن خلأ از آن حمایت نمی کند و می رود. حدود سی نفر از رفقای کارگر عضو سندیکا بودند و تعدادی هم دنباله رو های آنان بودند، جمعا حدود هشتاد نفر می شدند. آن ها هرگز نمی خواستند مبارزه کنند، به همین علت رفتند. ما به مبارزه ادامه دادیم. مسئله اساسی این بود که ما هر روز مجمع عمومی تشکیل می دادیم. در این جلسات هر کس که بیشتر رأی می آورد عضو کمیته کارخانه می شد و در مورد آکسیون ها هم همه با هم تصمیم می گرفتیم، نه آن که سندیکا تعیین کند که چه کار بکنیم یا چه کار نکنیم. آن قدر این طور پیش رفتیم تا در یکی از جلسات تصمیم گرفته شد که کارخانه را اشغال کرده، تولید را شروع کنیم. عده ای از رفقا یک ماه حقوق عقب افتاده طلبکار بودند. از طریق وکیل سندیکا از شرکت شکایت کردند. ضابط دادگستری آمد و چهل درصد تولیداتی را که در انبار بود به نفع کارگران مصادره کرد. آن ها را به انباری منتقل کردیم که یک نفر در اختیارمان قرار داد. آن ها را به فروش رساندیم. هر روز رفقائی به عنوان مسئول فروش حضور داشتند. حدود یک ماه و نیم طول کشید تا همه را به فروش رساندیم. هر هفته سهم هر کدام از رفقا داده می شد. وقتی همه را بفروش رساندیم، از خود پرسیدیم: حالا چکار کنیم؟ برای ماهی ۱۵۰ پزو راه بندان کنیم یا طرحی برای بیکاران بریزیم؟ گفتیم که چرا راه بندان بوجود بیاوریم، کارخانه این جاست و ما کار بلدیم. خب، در مجمع عمومی تصمیم بر این شد که وارد کارخانه شویم و تولید را براه بیاوریم. اول دو خط از نوزده خط تولیدی را براه انداختیم. چون مواد اولیه نداشتیم. تا زمانی که موفق شدیم کارها را بهتر سازماندهی کنیم. در ماه اول بیست هزار متر تولید داشتیم، در حال حاضر ۳۰۰ هزار متر تولید می کنیم.

سؤال: استراتژی مدیریت کارخانه در آن لحظه چه بود؟

عمر ویا بلانکا: آن ها ما را به حال خود رها کردند تا بعد از چهار - پنج ماه از گرسنگی بمیریم. اگر به خانه هامان بر می گشتیم، آن ها کارخانه را مجددا می گرفتند و کارگرانی را که می گفتند لازم خواهند داشت، و عضو سندیکا و هواداران شان بودند، به کار می گماردند. بر اساس همین دیدگاه بود که مصمم شدیم از کارخانه مواظبت کنیم، چادرها را بر پا نگه داریم، و کریسمس و سال نو را در آن جا بسر ببریم، که بسیار دشوار بود. کار ساده ای نبود که آنجا بمانیم، در جامعه و انجمن ها کار کنیم تا سر پا بمانیم. وقتی فروش آن چه دادگاه به ما واگذار کرده بود به پایان رسید، می بایستی آن تصمیم اصلی را می گرفتیم. یا باید برای بدست آوردن ۱۵۰ پزو جاده را می بستیم، و یا به هر قیمتی که باشد، کارخانه را اشغال کرده، تولید کنیم. حتی خودمان هم نمی دانستیم که آیا توان تولید خواهیم داشت، یا نه. برای همه رفقا قدم بزرگی بود. و همه با هم این تصمیم بزرگ را با همه پیامدهایش اتخاذ کردیم. این است که می گوئیم این بهترین تصمیمی بود که چه به عنوان سندیکالیست و چه به عنوان کارگر سرمایه زانون می توانستیم اتخاذ کنیم. با این گام، نه تنها از محل کارمان دفاع می کردیم، بلکه بیش از آن، ما نیاز داشتیم به چنین مرحله ای برسیم. امروز از این عمل تعبیر دیگری می شود، یک تجربه کم نظیر.

با چنین دیدی در روز دوم مارس ۲۰۰۲ کارخانه را به راه انداختیم. و توانستیم در دو خط، ۲۰ هزار متر تولید کنیم. امروزه بیش از ۳۰۰ هزار متر با تمام حول و حوش آن تولید داریم. در آن مجمع عمومی تصمیم گرفتیم که همه حقوق برابر دریافت کنیم. از باغبان گرفته تا کسی که بیشترین مسؤلیت ها را داشته باشد، هر کدام ۸۰۰ پزو [ده پزو معادل یک دلار است]. حتی نمی دانستیم که می توانیم چنین حقوقی دریافت کنیم، نکته مثبت آن بود که این حقوق برای همه در نظر گرفته شد. موفق شدیم مواد اولیه بخریم، در حال حاضر پول برق و گاز پرداخت می شود و هر کدامان ۸۰۰ پزو، دریافت می کنیم. تهیه مواد اولیه سخت ترین بخش کار بود. تهیه آن توسط صاحب شرکت با تهیه آن تحت کنترل کارگری فرق می کند. وقتی برای خرید می رفتیم، از ما می پرسیدند: «شما دیگر کیستید؟»

در ضمن رأی دادگاه به نفع ما دلیل آن نیست که عدالت در آرژانتین وجود دارد. فشاری بود که ما هر روز در خیابان ها اعمال می کردیم، در شهر نئون راه بندان می کردیم، پل ها را می بستیم.

همیشه گفته ایم که ما روی دو ستون اصلی ایستاده ایم، یکی تولید در کارخانه است و دیگری مبارزه اجتماعی - سیاسی. اگر یکی از این دو ستون بیفتد، مبارزه را می بازیم، همه چیز را خواهیم باخت. این موضوع را همیشه تا حد امکان واقعی در نظر گرفتیم، چون ادامه حیات مان در کارخانه به این موضوع بستگی دارد. بنا بر این وقتی شعارمان را سردادیم، با جامعه نشان دادیم که امکان کار وجود دارد و به کارگران دیگر، به بخش های دیگر، و به رفقای دیگری که مبارزه می کنند، نشان دادیم که می توان متحد شد. و هیچ کس، هیچ دولتی، هیچ

بوروکراسی سندیکائی نمی تواند جلوگیری را بگیرد.

برای ما این موضوع مهمی بود، چرا که شروع کردیم فکر کنیم که ما صرفاً با حفظ شغل مان، قادر نخواهیم بود خودمان را نجات دهیم. بنا بر این جامعه را تشویق کردیم تا از محل کار ما دفاع کند. با بیکاران همکاری کردیم و... ما ۲۶۰ نفر از کارگران زانون کارخانه را اشغال کردیم. بعد تعداد بیشتری از رفقا به ما پیوستند، چون ما شروع کردیم به عنوان حرکتی علیه دولت به رفقای بیکار کار بدهیم. این رفقا دقیقاً با شرایطی برابر با وضعیتی که ما کارگران زانون در آن روزها داشتیم شروع به کار کردند. در حال حاضر ۴۵۰ نفریم که در کارخانه کار می کنیم. وقتی سه سال پیش شروع کردیم، ۲۶۰ نفر بودیم و امروزه ۴۵۰ نفریم و داریم بیش از ۲۰۰ هزار متر تولید می کنیم. این همان میزانی است که زانون وقتی تعطیل می شد، تولید می کرد. بنا بر این به اندازه کافی درآمد داریم که حقوق ها را بپردازیم، مواد اولیه بخریم، تازه حالا راحت تر از قبل می توانیم جنس بخریم، و پول گاز و برق و مالیات بپردازیم.

جمعاً ما ۴۵۰ نفریم و همه مثل هم فکر نمی کنیم، با هم اختلاف نظر داریم، اما یک هدف مشترک هم داریم، این هدف حفظ شغل ترمیم شده مان است. این همان چیزی است که ما برایش در هر بحثی با کارگران چه در خارج و چه در داخل کارخانه اولویت فائلم. می توانیم با هم هزار اختلاف داشته باشیم، اما این هدف حفظ محل کار را نمی توان از من گرفت. سازماندهی درونی کارخانه اوائل بسیار بد بود، اما با گذشت زمان بهتر شد. در حال حاضر کارخانه بخش های مختلفی دارد و در هر بخشی کارگران همان بخش یک مسئول هماهنگی انتخاب می کنند. نمی گوئیم کار ساده ای است، کار بسیار سختی است که کارخانه ای را اشغال کنی و کارش را سازمان بدهی. به زیرکی رفقای بسیاری بستگی دارد و نه فقط به هوش و ذکاوت رهبران.

در حال حاضر شرکت دارد مراحل قانونی ورشکستگی را می گذراند و ما یک اتحادیه تعاونی از کارگران تشکیل دادیم به نام «فابریکات» Patron FASINPAT [Fabrica Sin یعنی کارخانه بدون کارفرما] که از طرف قاضی حکم دارد که کارخانه را اداره کند. بدین ترتیب به لحاظ حقوقی، قانونی هستیم. از نظر دولت، ما یک نمونه بد به حساب می آئیم، چون اگر بپذیرند که ما یک تعاونی هستیم، یا با کنترل کارگری کارخانه را اداره می کنیم، ممکن است کارگران کارخانه های دیگر دست به کار مشابهی بزنند. کاری که می توانند آنرا سوسیالیسم تفسیر کنند، یا انقلاب و یا هرچیز دیگری. اما برای ما که دست به این کار زدیم، به معنی حفظ محل کارمان و ادامه حیات است. این یک مبارزه سیاسی روزمره است. باوجود این ما هزاران مشکل از سر گذرانده ایم.

ماریو بالکاسا: یک چیز دیگر را هم اضافه کنیم، ما در حال حاضر ماهانه ۳۰۰ متر از تولیدات مان را به مدارس، مهدکودک و غذاخوری های مختلف هدیه می کنیم. این را وظیفه خودمان قرار داده ایم و مدارس، کلیساها و غیره به نوبت می توانند از ما تقاضا کنند. هیئت هماهنگی تقاضا را بررسی کرده، برای تحویل کالا وقت تعیین می کند. شرکت زانون هرگز چنین کاری را نکرده بود. از خدمات دیگری که انجام داده ایم بنای یک مرکز بهداشتی در محله ی روبروی کارخانه است، محله ای فقیر که از چهل سال پیش از دولت تقاضای یک مرکز بهداشتی کرده. این مرکز بهداشتی را با تمام اکیپ مورد نیاز به مردم محله تحویل دادیم. بنا بر این تنها کاری که می ماند این است که دولت به آن ها دکتر و پرستار بدهد.

سؤال از خانم اچه وریا: برای رفقای زن وضع چگونه بود؟ آیا به همین سادگی می گفتید که میروید کارخانه را اشغال کنید؟ آیا این امر مشکلی در رابطه با فرزندان و یا با شوهران بوجود نمی آورد؟
اُنوچینا اچه وریا: وقتی قرار شد همه را اخراج کنند، هر کدام از ما می بایستی فکر کند چکار می خواهد بکند. آزاد بودیم تصمیم بگیریم که می خواهیم بمانیم یا برویم. من رفتم منزل و با دخترم در میان گذاشتم. گفت: «روی چه چیزی می خواهی فکر کنی؟ می خواهی در خانه چه کسی را بزنی تا لقمه نانی به تو بدهد؟ از رفقای خواهی خواست یا از کارفرمایان؟»

اینجا بود که عوض شدم. حرف زدیم و هر دو گریه مان گرفت. چون می دانستیم که روزگار سختی را در پیش خواهیم داشت. نمی دانستیم که آیا موفقیتی در کار خواهد بود، یا نه. و اگر آری چقدر طول خواهد کشید. آن چه فکر ما را به خود مشغول می کرد ادامه تحصیل دخترم بود و آسایش او. می دانستیم که باید این گام را برداشت. این گام یا جستجوی شغل دیگری بود و یا ماندن در کارخانه و مبارزه برای حیثیت انسانی ام. تصمیم گرفتم از حیثیت دفاع کنم، چون من همه چیزم را به کارخانه داده بودم، ساعت های بسیاری را اضافه کاری کرده بودیم، چون از ما این طور می خواستند. من این ساعات را از خانواده ام می ربودم تا اخراج نکنند. تا بتوانم وقتی یکی از فرزندانم مریض شد در کنارش باشم، چون حتی تحمل این که ما زنان این بار را نیز باید به دوش بکشیم نداشتند. زنان را اخراج و به جای آنها مردان را استخدام می کردند. چون می گفتند زنان برایشان خرج به بار می آورند. بنا بر این همان تعداد اندکی از زنان که باقی مانده بودیم، تصمیم گرفتیم که بمانیم. سخت بود. در مورد خانواده ام، فشار مضاعف بر من وارد می آمد. پدرم برای کارخانه خاک رس تأمین می کرد. و دار و ندارش را با بسته شدن کارخانه از دست داد. فقط به ما کارگران آسیب وارد نشد، بلکه هم چنین آن ها که مواد خام برای کارخانه می آوردند ضرر بسیار دیدند، و نیز تمام آن هایی که حول و حوش کارخانه مشغول بودند. این وضع خانواده من بود که در خیابان رها شد. پدرم کامیونش را از دست داد، همه چیز را از دست داد. تنها چیزی که ماند منزل مان بود. بقیه را از دست داد. حالا او بیکاری است که با مغازه بقالی کوچکی روزگار می گذراند. بنا بر این فشار بر من مضاعف بود. با این حال بسیاری چیزها آموختم که پیش از آن برایم روشن نبود. بر من همان گذشت که بر همکارم عمر. به سندیکا هیچ اعتمادی نداشتیم. اگر با آن ها بودی، وضعت خوب بود، اگر نبود، نه. آن چه مرا عصبانی می کرد این بود که آن ها هرگز مبارزه نکردند، گاهی یک ماه کامل سر و کله شان پیدا نمی شد. بنا بر این چطوری می خواستند ما را نمایندگی کنند وقتی با ما همراه نبودند. روزی که وارد کارخانه شدیم تا آن را برای تولید تمیز کنیم، وقتی سرو صدای ماشین آلات را دوباره شنیدیم، برای بسیاری از ما

موسیقی ای بود که انتظارش را می کشیدیم. که ارزش آن را داشت که هر روز برایش خطر کنیم و مبارزه کنیم. اما آگاه بودم که توانش را داریم. در گذشته ناظر و کارفرمایی بود که می آمد و به آدم می گفت که چه کار بکند و چه کار نکند، و ما انجام می دادیم. بنا بر این آیا ما کار بلد بودیم؟ معلوم است که بلد بودیم و به همه نشان دادیم، به جامعه، به دولت، و به همه دنیا نشان دادیم که توان کار را داریم. نیرنگ و فریبکاری دولت را هم نشان دادیم.

سازماندهی کارخانه کار ساده ای نبود، چرا که آماده نبودیم. ذره ذره سازماندهی کردیم. گروه های کاری تشکیل دادیم، و هماهنگ کنندگان انتخاب شدند. بعدها رفقای زن دیگری هم به ما پیوستند. آن ها از بخش های دیگری برای کار آمدند و در آشپزخانه، لابراتوار و بخش های دیگری که در این اواخر امکان کار در آن برای ما زنان نبود، برای مثال در مجمع عمومی و با رای رفقا من در فوروم اجتماعی جهانی گذشته در پورتو آلگره (برزیل) رفقا را نمایندگی کردم.

سؤال: حدود دوپست سال پیش کارگران انگلیس در اعتراض به سرمایه داران، ماشین آلاتشان را داغان می کردند، حالا شما برعکس کوشش می کنید آن ها را حفظ کرده، به راه بیندازید. البته تخریب ماشین آلات بعدها به درستی مورد انتقاد جنبش انقلابی کارگری قرار گرفت. اما شما بر اساس چه بحثی به چنین نتیجه ای رسیدید؟ آیا کسی از بیرون به شما چنین پیشنهادی داد؟
آنوخییا: چه وریبا: موضوع از این قرار است که کارخانه دار داشت تظاهر می کرد که کارخانه سودی نمی دهد، که فروش ندارد، که بازار بد است، و ما می خواستیم نشان دهیم که دروغ است.

عمر ویبا بلانکا: مسئله امنیت شغلی ست، یعنی اگر یکی از ماشین ها از کار بیفتند، تو بیکار می شوی. موضوع روشنی ست، اگر ماشین از کار بیفتد، تو برای فرزندان تان نداری.

کارلوس آکونیا: برای ما روشن است که تمام این مبارزه برای آینده فرزندانمان است. امروزه حفظ کارخانه به مفهوم اندیشیدن به آینده است. توان تولید بیشتر به معنی آن است که رفقای بیشتری می توانند مشغول به کار شوند، به معنی دفاع از کارخانه است. تا به حال دادگاه چهار بار حکم تخلیه کارخانه را صادر کرده، آخرین بار چهار هزار نفر بیرون کارخانه در دفاع از ما تجمع کردند. بنا بر این دولت نمی تواند به همین سادگی پلیس بفرستد. چون اول باید از روی جسد مردم بگذرد، تا بعد بتواند سراغ کارگران زانون بیاید. ما مصمم هستیم به هر قیمتی که باشد از کارخانه دفاع کنیم. آینده فرزندان همه رفقای کارگری که این جا ایستاده اند و شانه به شانه نهاده اند، به مبارزه ما بستگی دارد.

ما به خوبی آگاهییم، از نظر دولت ما کر هستیم، کمونیستیم. ولی برای خود ما وضع بسیار روشن است: ما می خواهیم شغلمان را حفظ کنیم، برای این امر مبارزه خواهیم کرد، بهایش هرچه می خواهد باشد. بیرون از این جا به عمل نجات کارخانه به عنوان نمونه می نگرند. روزی که ما تصمیم گرفتیم کارخانه را اشغال کنیم، برای مان روز خاصی بود. اما متوجه شدیم که باید آن را حفظ کرده، از دست ندهیم. و این مبارزه ای ست بزرگ، نه تنها مجبوریم کارخانه را حفظ کنیم، بلکه در همان حال باید علیه دولت مبارزه کنیم، علیه وزارت دادگستری، و علیه بروکراسی سندیکا.

در خود کارخانه کارها خوب پیش می روند، بنا بر این باید از کارخانه پا را فراتر بگذاریم، به جامعه رجوع کنیم. امروزه با دانشگاه بوئنوس آیرس، دانشگاه کوماهو، و دانشگاه مادران میدان مه قرارداد متقابل بسته ایم تا کارخانه را رشد داده تولید را ادامه دهیم. این قرارداد فقط برای تولید کارخانه نیست، بلکه قراردادی سیاسی ست در دفاع از حقوق کارگران. امروزه اگر می خواستیم می توانستیم کارخانه را پر کنیم، یک کارگر زانون می تواند بنا بر معیار عمومی، امروزه حقوق خیلی بالاتری بگیرد، ولی ما معتقدیم که می خواهیم هم چنان کارگر بمانیم و حقوقی در خور و مناسب داشته باشیم و بقیه درآمد کارخانه متعلق است به جامعه و باید به همان جا برسد.

ما تا بوئنوس آیرس می آئیم تا در درگیری ها و انواع تظاهرات شرکت کنیم. در کنار همه اقشار هستیم تا کارمان را حفظ کنیم. امیدواریم که در همه آرژانتین و سراسر جهان هزارها زانون دیگر بوجود بیایند تا بتوان محل کار میلیون ها کارگر را تأمین کرد. به خوبی آگاهییم که اگر مانند جزیره ای بمانیم، زانون به تنهایی نمی تواند خود را حفظ کند، بلکه باید بیرون برویم و با کارگران دیگر حرف بزیم، با جدیت مبارزه کنیم، و هماهنگ شویم. در سه سال گذشته به خوبی نشان دادیم که به دلیل رشد طبقه کارگر آرژانتین ما سال های زیادی ادامه خواهیم داد. به نظر شخصی من بسیاری از رهبران اشتباه کردند، باید همان جا که مبارزه جریان دارد، همه کارگران در تصمیم گیری شرکت داشته باشند، نمی شود فقط رهبران تصمیم گیری کنند، همه کارگران باید با هم تصمیم گیری کنیم. اگر اشتباه کنیم، همه اشتباه می کنیم، و اگر تصمیم درستی باشد، تصمیم همه است، زیرا نتایجش هم برای همه است.

سؤال: این کارخانه متعلق به کیست؟
کارلوس آکونیا: متعلق به کارگران زانون [همه می خندند!]. تا امروز عملاً متعلق به ماست. دولت و دادگاه تا به حال هیچ حکمی صادر نکرده اند که معلوم کند کارخانه متعلق به کیست.

سؤال: شما چه ساختار قانونی ای دارید که کارخانه بتواند بر اساس آن بچرخد؟
کارلوس آکونیا: یک تعاونی تشکیل داده ایم، اما تا به امروز دولت آن را به رسمیت نشناخته است.

سؤال: خُب، اما آیا شما می خواهید که کارخانه قانونا متعلق به کنوپراتیو باشد؟
عمر ویابلانکا: بیرون کارخانه روی پارچه بزرگی که آویزان است نوشته ایم: «کارخانه بدون کارفرما». کارخانه متعلق به خلق است. ما نمی خواهیم که مال ما باشد.

کارلوس اکونیا: از نظر قانونی در حال حاضر کارخانه به هیچ کسی تعلق ندارد. ما آن را اشغال کرده ایم و در آن تولید می کنیم. به همین دلیل می گوئیم که عملا مال ماست. و این مبارزه ای سیاسی ست که کارخانه متعلق به ما باشد.

سؤال: در خانه تان از شما نمی پرسند برای چه کسی کار می کنید؟
ائوخینیا اِچه وریا: برای خودمان و برای جامعه.

سؤال: و شما هم میزان مشخصی از تولیدتان را به اصطلاح به عنوان مالیات به جامعه می دهید؟
کارلوس اکونیا: در حقیقت آری. کمک های جنسی ما مستقیما به جامعه داده می شود. میزان مشخصی تعیین نشده، اما کمک می دهیم. مرکز بهداشتی را بنا کردیم، طرح های مشابه دیگری هم وجود دارد، اما این به مفهوم فراموش کردن نیازهای خود کارخانه نیست. برای مثال بیش از یک میلیون پزو برای حفظ و نگهداری و رسیدگی به ماشین آلات کارخانه خرج کرده ایم. رسیدگی به نیازهای جامعه و پرداخت آنچه حق مردم و حق همه ما ست به جامعه امری ست که در آینده بیشتر به آن توجه خواهد شد.

ماریو بالکاسا: ولی با این حال، روزمره کمک می کنیم. برای مثال وقتی از یک گروه موسیقی دعوت می کنیم که در کارخانه کنسرت بگذارد، گاهی تمام درآمد آن به کودکی تعلق دارد که بیمار است.

از شما به خاطر این گفت و گو بسیار سپاسگزارم.
کارلوس اکونیا: ما از شما سپاسگزاریم. برای ما پخش خبر در مورد کارمان همیشه کمک بوده است.

± نوشته شده در پنجشنبه دهم آبان 1386 ساعت 0:46 توسط کارگر | [نظریب](#)